



## سهروردی در آئینه آثار آیت‌الله جوادی آملی / حکمة الاشراق قرّة العیون اصحاب معارف در مبدأ و معاد است

آیت‌الله جوادی آملی در مورد عظمت سهروردی می‌نویسد:

آیت‌الله جوادی آملی در مورد عظمت سهروردی می‌نویسد: بزرگانی چون "شهاب‌الدین سهروردی" و "عین‌القضاة همدانی"، نمونه‌هایی از شاگردان برومند و با استعداد و متعظ امامان بزرگوار (ع) بوده‌اند که معارف بسیاری در رشته‌های گوناگون فقه، حکمت، کلام، عرفان و... از ایشان آموختند و به دیگران انتقال دادند.

به گزارش خبرنگار مهر، آیت‌الله جوادی آملی در آثار مختلفی به حکمت اشراق و اندیشه‌های سهروردی اشاره می‌کنند و این فیلسوف را از شاگردان امامان می‌شمارد. در ادامه به برخی از مهمترین این نکات که در آثار ایشان منعکس شده است اشاره می‌شود.

تفسیر موضوعی: ج 1 ص 79

شیخ اشراق (قدس سرّه) در پایان کتاب "حکمة الاشراق" می‌گوید: خلاصه آنچه که من در این کتاب نوشته‌ام، شبی از سوی خدای سبحان به من افاضه شد و من آنرا آموختم و سپس در طی مدتی مدید، در این کتاب مبسوط نگاشتم (2).

کتاب حکمة الاشراق سهروردی به تعبیر خودش و نیز به تعبیر مرحوم صدرالمآلهین، قرّة العیون اصحاب معارف در مبدأ و معاد است. او می‌گوید خلاصه این مطالب را خدای متعالی، یک شبه به من آموخت. پس می‌شود که یک شبه ره چندین ساله را پیمود و البته هیچ کس مانند رسول‌الله (ص) ره شش هزار و اندی آیه را یک شبه طی نکرد. آیات قرآن کریم، خلاصه جهان تکوین است و هیچ حقیقتی در عالم نیست که قرآن، حاوی آن نباشد و به آن نظر نداشته باشد، خواه بر اساس دلالت ظاهر و خواه بر مبنای دلالت باطن. نه تنها شیخ اشراق، بلکه عده دیگری از عرفا به این مطلب اشاره دارند.

تفسیر موضوعی تسنیم جلد: 13 ص: 119

شیخ اشراق شهاب‌الدین یحیی سهروردی در کتاب "حکمة الاشراق" دو برهان بر حضوری بودن معرفت نفس و استحالی شناخت آن از طریق دانش حصولی اقامه کرده است که هر یک از این دو به تنهایی می‌تواند به عنوان اشکالی مستقل نسبت به ادعای رنه دکارت و مبنای فلسفی او مطرح گردد.

### برهان اول

کسی که از راه اندیشه قصد اثبات نفس خود را دارد ناچار است از مفهوم "من" که در کلمه می‌اندیشم و یا در کلمه هستم و یا در نظایر آن به صورت ضمیر متصل مفرد "م" در آمده است استفاده کند. این مفهوم گرچه به حمل اولی "من" است لیکن به حمل شایع "او" است، یعنی به حمل شایع مفهومی است که در کنار دیگر مفاهیم ذهنی قرار گرفته و می‌تواند مورد اشاره‌ی غایب (او) قرار گیرد، و حال آن که حقیقت شخص که مورد شناخت است کسی است که به مفاهیم ذهنی خود اشاره می‌کند. بنابراین، حقیقت "من" اشاره‌کننده و شاهد است و مفهوم "من" مورد اشاره و غایب و شاهد غیر از غایب است. پس مفهوم "من" غیر از حقیقت "من" است که همان ذات و نفس "من" باشد و شناخت آن دو نیز مغایر با هم است.

### برهان دوم

مفهوم "من" مفهومی کلی است که هر کس می‌تواند آنرا بر خود منطبق کند و این در حالی است که هر کس خود را به صورت یک شخص جزئی و یک حقیقت خارجی می‌یابد و شخص عین کلی نیست. بنابراین، حقیقت انسان که مورد شناخت است عین مفهوم "من" نبوده و مغایر با آن است.

آنچه موجب تمایز این برهان و برهان قبل است حد وسط آنهاست. حد وسط برهان قبل "تمایز غیبت و شهادت" و حد وسط این برهان "تفاوت کلیت و جزئیت" است.

تفسیر موضوعی تسنیم جلد: 13 ص: 130

ابن سینا (رحمه‌الله) در کتاب شفا ضمن اهمّ خواندن این بخش از منطق به متعلمین علوم توصیه می‌کند تا تدقیق در مباحث کتاب برهان را مقدم بر کندوکاو در دیگر بخش‌های منطقی قرار دهند، تا آن که در صورت عدم کفایت وقت، از آنچه که اهمّ در منطق است محروم نمانند.

شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی (رحمه‌الله) نیز به تبع ابن سینا (رحمه‌الله) این بخش از منطق را بخش فریضه منطق خوانده و دیگر مباحث منطق را نافله آن می‌داند، یعنی این بخش، بخشی است که آموختن آن بر طالبین علوم واجب و حتمی است، اما فراگیری دیگر بخش‌های منطقی خالی از حُسن و نیکی نیست پس این که ابتدا بحث از مواد را به قرآن و یا به منطقیون جدید نسبت دهند صحیح نیست، لیکن این سخن صحیح است که بنیان‌گذاران منطق همگی در خدمت وحی بوده و به طور مستقیم یا غیر مستقیم از تعالیم انبیای گذشته مدد گرفته و آنچه را که مقتضای فطرت انسانی و لازمه راه درونی تفکر و اندیشه است، شکوفا ساخته‌اند.

قرآن کریم در آنچه که به مقتضای فطرت، مربوط به اصول دین و شناخت جهان است هرگز ناسخ کتاب‌های آسمانی گذشته نبوده و بلکه همواره به مصداق "مصدقاً لما بین یدیه" گفتار گذشتگان از انبیا را تصدیق کرده و بلکه به مفاد "ومهمیناً علیه" (1) مکمل سخنان انبیای سلف است، و اما نسخ - که مقتضای خاتمیت است - مربوط به شریعت و منهاج و فروع دین است.

تذکر: منطق ترازوی سنجش است و ترازو اگر از لحاظ صورت یا ماده و فلزی که اساس آن را تشکیل می‌دهد یا از هر دو جهت، ناقص یا معیّب باشد، توان ارزیابی را ندارد و اگر از هر دو جهت (صورت و ماده) واجد شرایط و شطور لازم و معتبر در توزین بود، صلاحیت ارزیابی را دارد، عمده آن است که یک متفکر

تفسیر موضوعی تسنیم جلد: 13 ص: 186

افلاطون قایل به تقدم ارواح بر ابدان است. قطب‌الدین رازی در شرح حکمة الاشراق بر خلاف آنچه سهروردی در متن حکمة الاشراق انتخاب کرده قول افلاطون را ترجیح داده و آن را مطابق نص وارد از معصوم (ع) دانسته است (1). افلاطون قایل به این است که ارواح قبل از ابدان به جمیع معارف، علم و آگاهی داشته ولیکن به هنگام تعلق روح به بدن این معارف را فراموش کرده‌اند. بنابراین، تلاش علمی انسان‌ها برای کسب مجهولات نیست بلکه کوشش برای تذکر و یادآوری علوم قلبی است که فراموش شده است. پاسخ افلاطون در واقع برای دفع آن منفصله مورد ادعای مستشکل است که می‌گوید، هر شیء یا معلوم است یا مجهول؛ زیرا افلاطون معتقد است که هر شیء یا معلوم و یا مجهول است و هر معلومی یا منسی و یا مذکور است. مثالی را که افلاطون برای حرکت‌های علمی انسان بر اساس تذکر و یادآوری بیان می‌کند مثال بنده فراری است که مولی پس از شناسایی مکان و محل فرار، او را به نیکی شناخته و در می‌یابد که این همان بنده‌ی سابق اوست که فرار کرده است. ابن سینا (رحمه‌الله) بر پاسخ افلاطون دو اشکال بیان می‌کند، یک اشکال بر مبنای فلسفی و اشکال دیگر بر مبنای منطقی او است.

الف) اشکال مبنایی فلسفی

اشکال مبنایی این است که پاسخ افلاطون بر اساس سابقه‌ی ارواح قبل از ابدان است و حال آن که روح نمی‌تواند با این وصف که نفس انسانی است قبل از بدن موجود باشد، به این دلیل که اگر روح قبل از بدن موجود باشد یا شاغل است و یا عاطل.

تفسیر موضوعی تسنیم جلد: 13 ص: 292

یعنی به یاد آور هنگامی را که خداوند نسل‌های پیاپی آدمیان را بر خودشان شاهد قرار داده و پرسید آیا من پروردگار شما نیستم آنها گفتند آری گواهی دادیم، تا مبادا در روز قیامت بگوئید که ما از این حقیقت غافل بودیم، یا بگوئید پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما فرزندان آنها بودیم پس آیا ما را به گناه آنان هلاک می‌کنی.

در این آیه سخن از برهان و استدلال و یا تعلیم کتاب و حکمت نیست؛ خداوند در این جا نمی‌فرماید ما انسان را به او نشان دادیم تا خلقت خود را ببیند و تجرد و یا فقر خود را مشاهده کند و از این طریق خالق یا مبدأ تجرد و یا بی‌نیاز مطلق را اثبات نماید.

تعلیم برهان و آموزش قرآن که در آیات دیگر آمده است همه مربوط به علم حصولی است. انسان با علم حصولی است که گاه از راه خلقت خود وجود خالق را اثبات می‌کند و گاه نیز، همانند آنچه سهروردی انجام داده، با استفاده از تجرد خود پی به مجردات عالیه و آفریدگار آنها می‌برد، و گاه نیز از راه فقر خود وجود خداوند غنی را مبرهن می‌سازد و در نیایش با خدا چنین می‌گوید: "مولای یا مولای أنت الغنی وأنا الفقیر وهل یرحم الفقیر إلا الغنی" (1)؛ ای مولی و سرور من، تو غنی هستی و من فقیر و آیا بر فقیر جز غنی کسی دیگر رحم می‌کند؟

این‌گونه از معارف گرچه همه با استعانت از شناخت نفس حاصل می‌گردد لیکن همگی آنها پس از اخذ مفهوم و با استفاده از آن است و اما در آیه سخن از مشاهده و فهم پس از آن نیست، یعنی سخن از این نیست که انسان پس از آن که خود را دید فهمید که خداوندی دارد بلکه سخن این است که خداوند خود را در انسان به انسان نشان داد؛ یعنی آدمی با نظر در خود خدا را دید.

تفسیر تسنیم جلد 10 ص 187

پنهان کنید؛ #171؛ اکتما حسانتکم کما نکتمون سیئاتکم؛ چون اظهار و ظهور خوبی برای انسان نقص است؛ زیرا خودنمایی است.

بزرگان اهل معرفت نیز ظهور اولیای الهی در عبودیت را اولی و لذیذتر می‌دانند تا ظهور در ربوبیت. جز هنگام ضرورت، هیچ یک از اولیای الهی معجزه نشان نمی‌دهند؛ چون اعجاز، ظهور ربوبیت و مظهر پروردگار شدن است. قرآن می‌فرماید: ما کان لرسول ان یأتی بایة إلا ینزل الله (1)؛ یعنی بدون اذن خدا هیچ رسولی معجزه و نشانه‌ای نمی‌تواند بیاورد.

منظور از اذن در اینجا اذن تکوینی است و با #171؛ کن فیکون؛ حق شروع می‌شود؛ وگرنه از هیچ موجودی، چه فرشته و چه انسان، هیچ کاری با استقلال از او ساخته نیست. همه عالم با فرمان حق اداره می‌شود و اعجاز نیز ظهور ربوبیت حق در کسوت انسان کامل است البته جدایی ظاهر از مظهر، محفوظ است و تازه این مقام فعل است؛ نه مقام ذات. این بانو درباره کسی که می‌خواهد کار خیرش افشا شود یعنی میل به ظهور در ربوبیت دارد می‌فرماید: خوبیهایتان را بیوشانید؛ همان‌طور که بدیهایتان را می‌پوشانید و این جزو کلمات قصار اوست.

شیخ شهاب الدین سهروردی در کتاب عوارف المعارف دوبیتی‌ای را که به رابعه شامیه مستند است، به رابعه عدویه نیز استناد داده است که آن دو بیت چنین است:

إني جعلتك في الفؤاد محدثي \*\*\*\* وأبحت جسمي من أراد جلوسي  
فالجسم متي للجليس مؤانس \*\*\*\* وحبیب قلبي في الفؤاد أنيسي

بسیاری از این بانوان همه شب را بیدار بودند. بعضی از مریدان این بانو که به او اظهار ادب می‌کرد، او با چشم دل می‌دید و می‌گفت: در عالم رؤیا آثار خیرش.

سرچشمه اندیشه، ج 3، ص 370

باشد؛ تا آدمی دل به آن ببندد؛ آن خداوند متعال است که همه به آن متوجه‌ایم؛ گرچه خود ندانیم. انسان می‌خواهد به #171؛ حق مطلق؛ برسد؛ تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.

اگر جناب‌عالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان این‌گونه علوم، علاوه بر کتب فلاسفه غرب، در این زمینه به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا رحمة الله علیهما در حکمت مشاء مراجعه کنند؛ تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است؛ نه محسوس و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است؛ نه محسوس و نیز به کتاب‌های سهروردی در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جناب‌عالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می‌باشد، نیازمند است و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش، مبرا از پدیده حسی است و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین رضوان الله تعالی علیه وحشرة الله مع النبیین و الصالحین مراجعه نمایند؛ تا معلوم گردد که حقیقت علم، همانا وجودی است مجرد از ماده و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به

احکام ماده محکوم نخواهد شد.

جنای آقاي گورباچف! اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا به خصوص محیی‌الدین ابن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگ‌مرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید؛ تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک‌تر زموی منازل معرفت آگاه گردند؛ که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

عترت، شکوفایی عقل، ص 144

میرزای شیرازی و امام خمینی (قدس الله اسرارهم) بیش از دیگران به موفقیت دست یافتند. آن کسی که با حرکت در پیشاپیش کاروان، خطرها را به جان می‌خرد و به پیشواز زندان، شکنجه، مهاجرت و شهادت می‌رود، آن‌گاه امت را به دنباله‌روی از خویش فرا می‌خواند، سخنش نفوذ و اثر ژرفی بر پیروان خواهد داشت؛ ولی رهبران سیاقی که خود حرکت نمی‌کنند و خویشتن را به خطر نمی‌اندازند، بلکه از عقب قافله، دیگران را به حرکت و قیام سوق می‌دهند، رهنمود آنان نفوذی نخواهد داشت.

سالار شهیدان، امام حسین (ع) نیز مانند پیامبران الهی، خود از پیش می‌رفت و دیگران را به حرکت فرا می‌خواند. آن حضرت در روز هشتم ذی‌حجه (روز ترویه) در میان زائران بیت الله فرمودند: امروز، قربانگاه ما سرزمین کربلا و جامه احرام ما کفن است. باید برای نجات اسلام، جان خویش را قربانی کنیم. تنها آنان که جان خود را بر کف دست نهاده‌اند، با من همراه شوند؛ نه آنان که امید نام، نان و غنیمت، سلامت و پیروزی ظاهری دارند. کسانی با من همراه شوند که وطنشان لقاء الله است؛ نه فلان شهر و بهمان دیار؛ "من کان فینا باذلاً مهجته موثقاً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فإتی راحل مصباحاً إن شاء الله" (1). (2).

(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 366.

(2) شیخ اشراق و دیگران در نوشته‌هایشان مراد از "حب الوطن من الإیمان" (سفینه البحار، ج 8، ص 525) را چنین شرح داده‌اند: وطن به معنای زمین طبیعی نیست، بلکه سرزمینی فراطبیعی است. وطن انسان، جایی است که او از آن‌جا آمده و به آن‌جا می‌رود. (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج 3، ص 462) شیخ بهایی سال‌ها پس از او سرود: این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهری است کاو را نام نیست.

این بیت دنباله سخنان نغز و پر مغز جناب سهروردی است و هر دوی اینان از کلام حسین بن علی (ع) الهام گرفته‌اند که فرمودند: ای انسان! وطن اصلی تو لقاء الله است. بدن بار زایدی است بر دوش تو که هنگام مرگ آن را به خاک می‌سپاری و خود به لقای الهی بار می‌یابی. پس، در اندیشه وطن الهی خویش باش، نه حجاز و عراق و ایران.

عترت، شکوفایی عقل، ص 150

امیرالمؤمنین (ع) نیز فرمودند: هیچ کس با آل محمد (ص) قیاس نمی‌شود؛ "لا یقاس بآل محمد (ص) من هذه الامة أحد" (1). در ارزیابی‌ها تناسب شرط است. انسان‌های عادی یا در حد نقطه‌اند یا در اندازه‌ی خط. هیچ‌گاه نقطه با خط، خط با سطح یا سطح با حجم سنجیده نمی‌شود. معصومان (ع) نگاران به مکتب نرفته‌ای هستند که از گذشته و آینده و از جهان غیب و شهادت آگاهند و اعمال همگان بر آنان عرضه می‌شود. آنان به اذن خدای سبحان، عالم "بما کان و ما یکون و ما هو کائن إلی یوم القیامة" اند.

امام صادق (ع) پیرامون سخن پیامبر گرامی (ص) درباره ابوذری که فرمودند: "ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء علی ذی لهجة أصدق من أبی‌ذر" (2)، فرمودند: شب جمعه در قیاس با شب‌های دیگر از فضیلت و برتری برخوردار است؛ اما شب قدر با هیچ شبی از شب‌های سال سنجیده نمی‌شود. ابوذری نسبت به افراد عادی، مقامی والا و ارجمند دارد؛ لیکن ما امامان، شب قدر جهانیم و کسی با ما سنجیده نمی‌شود.

بزرگانی چون "شهاب‌الدین سهروردی" و "عین‌القضاة همدانی"، نمونه‌هایی از شاگردان برومند و با استعداد و متعظ امامان بزرگوار (ع) بوده‌اند که معارف بسیاری در رشته‌های گوناگون فقه، حکمت، کلام، عرفان و... از ایشان آموختند و به دیگران انتقال دادند؛ آن‌گونه که بسیاری می‌پندارند که سخنان برخی از این بزرگان باور کردنی نیست. مثلاً جناب سهروردی در کتاب حکمة الإشراق می‌نویسد: "همه

(1) نهج البلاغه، ج 2.

(2) بحار الأنوار، ج 22، ص 398.

عترت، شكوفايي عقل، ص 151

و مشکلات ديگر نتوانستم آنرا يك جا بنويسم" (1). براي عادت محوران، باور اين نکته دشوار است كه كتابي حاوي معارفي عميق در فلسفه ي اسلامي با يك جرعه بر قلب سهروردي القا شده باشد؛ ليكن حقيقت اين است كه بزرگاني چون او به مقامي والا باريافته بودند و شايستگي چنين اموري را داشته‌اند و قبول آن براي كرامت مداران صعب نيست. جناب سهروردي مؤلف عوارف المعارف، تفاوت ميان عالم حقيقي و دانش پيشه كاسب را اين گونه بيان مي‌كند: "من لا ينفعلك لحظه لا ينفعلك لفظه"؛ عالمي كه ديدار او و نشست و برخاست او براي تو آموزنده نباشد، سخنش نيز به تو سودي نمي‌بخشد. از حضرت مسيح (ع) نيز پرسيدند: با چه كساني همنشين شويم؟ فرمودند: با كساني كه ديدارشان شما را به ياد خدا اندازد؛ "من يذكرم الله رؤيته" (2)

از امام باقر (ع) پرسيدند: مراد از طعام در آيه "فلينظر الإنسان إلي طعامه" (3) چيست - معنای ظاهري، آيه اين است كه هنگام غذا خوردن بايد توجه كرد كه غذا مانده و مسموم و بدبو نباشد - آن امام همام (ع) معنای باطني آيه و به تعبير ديگر مفهوم جامع همه مصاديق را اين گونه بيان فرمودند: "علمه الذي يأخذه ممن يأخذه" (4)؛ "علم غذاي معنوي است و انسان بايد توجه كند كه آن را از چه كسي مي‌گيرد و حرف و حديث از كجا بر مي‌خيزد". نبايد گوش جان بر اثر شنيدن سخنان بدبو و مسموم كه ناشي از شبهه و شهوت است، آلوده شود. اگر نيروي شنوايي و بينايي دروني انسان حفظ شود، حق و باطل، صدق و كذب و حسن و ....

مهر استاد، ص 49

داده‌اند: "سو بين المتخصصين في لحظك و لفظك"؛ "در ملاحظه و الفاظت بين طرفين دعوا تسويه و عدل را رعايت كن"، به استاد نيز گفته‌اند كه همهي شاگردان را نگاه كن تا همگان از ديدن تو يكسان احساس قرب و نزديكي كنند. از بعضي از ائمه (ع) سؤال كردند: با چه گروهی از علما بنشينيم؟ آنان فرمودند: اين پرسش را از عيسي (ع) كردند و آن حضرت فرمود: "من يذكرم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقه و يرغبكم في الآخرة عمله" (1)؛ "با كسي بنشينيد كه ديدن او شما را به ياد خدا مي‌اندازد و گفتار او بر علم شما مي‌افزايد و عمل وي شما را به قيامت و آخرت ترغيب مي‌كند". شايد انسان با شنيدن نوار يا خواندن كتاب به علم او افزوده شود، اما افزايش علم كافي نيست؛ بلكه رؤيت استاد است كه انسان را به ياد خدا مي‌اندازد و ديدن مرد الهي است كه انسان را به ياد حق مي‌اندازد. از اين رو، مرحوم علامه حلي در آغاز كتاب تحرير به ادراك محضر استاد و پرهيز از بهره‌وري صرف از كتاب سفارش کرده‌اند. بايد محضر استاد را درك كرد و رفتار، گفتار و نوشتار او را از نزديك و از خود او تلقي نمود.

جناب سهروردي نيز كه از عرفاي بزرگ ايران زمين است و مانند همه حكما، متكلمان، مفسران، اصوليان و ساير انديشمندان و متخصصان ما در رشته‌هاي علوم ديگر، هرچه دارد از برکت قرآن و عترت است، او مي‌گويد: "من لا ينفعلك لحظه لا ينفعلك لفظه"؛ "عالمي كه ديدن او شما را سود نرساند و دگرگون نكند، حرف و سخن او هرگز آموزنده نيست"؛ يعني كسي كه مشاهده، رفتار، قيام و قعود\*

\*: دكتور پريش كوششي، عضو هيئت علمي دانشگاه آزاد اسلامي